

مدح و ستایش در آینه کتاب و سنت و فقه اسلامی

دکتر مرتضی رحیمی

استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه شیراز

چکیده

مدح و ستایش به شکل های گوناگون در آیات و روایات اسلامی مورد توجه قرار گرفته و وقوع خارجی یافته، و ممدوح و محبوب خداوند تلقی شده و مورد توجه معصومین (ع) قرار گرفته است، از همین روی تقسیم بندی از صور گوناگون مدح و ستایش در کتاب و سنت و بررسی آنها حایز اهمیت است، از سویی عنوان مدح و ستایش مورد توجه فقهای اسلام نیز واقع شده و همانند برخی از دیگر عناوین اخلاقی در مکاسب محرّمه و موارد دیگری از فقه مورد بررسی قرار گرفته، از این رو با توجه به وقوع خارجی مدح و ستایش در کتاب و سنت و ممدوح بودن آن و نیز با توجه به گفتگو از آن در اخلاق اسلامی، بررسی حرام بودن مدح یا حرام نبودن آن در فقه نیز ضروری می نماید.

واژگان کلیدی: مدح و ستایش، حمد، خودستایی، تملق، فقه و مدح و ستایش، استحقاق مدح و عدم آن.

مقدمه

مدح از عناوینی است که در کتاب و سنت زیاد مطرح گردیده و وقوع خارجی یافته و درباره آن زیاد سخن گفته شده است و از سویی هم بعد اخلاقی دارد و هم بعد فقهی. همان گونه که بسیاری از عناوین دیگر که شیخ انصاری و دیگران آن را از مکاسب محرّمه تلقی نموده اند، همین گونه هستند و به همین دلیل است که برخی از دانشمندان شیعه عناوین اخلاقی

کتاب مکاسب شیخ مرتضی انصاری، مثل غیبت، دروغ و... را به طور مستقل و با عنوانی اخلاقی مورد بررسی قرار داده اند. با توجه به این که علم فقه درباره فعل مکلف صحبت می کند و برای فعل مکلف تکلیف بیان می نماید لذا به اعتباری از این عناوین در فقه نیز سخن می رود. زیرا از آنجا که کارهای مربوط به مکلف کسب ها و معاملات او می باشند و از طرفی کسب ها بر اساس احکام خمس تکلیفیه به پنج نوع تقسیم می شوند که یک نوع آنها کسب های حرام می باشند. لذا به این اعتبار از عناوین یاد شده در علم فقه نیز سخن به میان می آید از سویی گاهی افرادی مدح می شوند که استحقاق و شایستگی آن را ندارند و برعکس گاهی برخی افراد مذمت می شوند و حال آن که استحقاق آن را نداشته و سزاوار آن نیستند. از همین روی باید درباره ی مدح از زوایای مختلف صحبت شود تا روشن شود که دیدگاه کتاب و سنت درباره ی آن چگونه است و آیا می توان آن را از مکاسب محرّمه به حساب آورد یا نه؟

مدح در لغت و اصطلاح

مدح در لغت به معنی ثنای خوب است و از حیث لغت کلمات «مدحه» و «امتدحه» یک معنی دارند، همچنین کلمات «المدحة» و «المدیح» و «الامدوحه» معانی یکسانی دارند (اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷ق: ۴۰۳/۱) برخی (العسکری، ۱۴۱۲ق: ۹۷۳) به ترادف مدح و حمد باور دارند. ابن منظور در تعریف مدح گفته «المدح نقیض الهجاء وهو حسن الثناء» (ابن منظور المصری، ۱۴۰۵ق: ۵۸۹/۲). مدح نقیض هجو و بدگویی است و به معنی ثنای خوب می باشد. بنابر نظر درست تر، کلمه «المدح» مصدر است و کلمه «المدحه» اسم مصدر و مدح جمع آن می باشد. اسم فاعل این کلمه، مدیح و جمع مدیح، مدایح و امادیح است. البته کلمه «الامادیح» برخلاف قیاس بوده و نظیر آن، حدیث و احادیث است.

در خصوص مفهوم اصطلاحی مدح نیز تعابیر مختلفی به چشم می خورد مثلاً جرجانی گفته: «مدح عبارت است از ثناء و ستایش از روی قصد، به وسیله زبان بر جمیل اختیاری» (جرجانی، سید شریف، ۱۳۶۸ش: ۹۰).

و در قاموس نهج البلاغه در تعریف مدح گفته شده:

« مدح عبارت است از ثناء بر صفات خوبی که در انسان وجود دارند، چه صفات خوب، صفات آفرینشی باشند و چه صفات اختیاری و به همین خاطر مدح اعم از حمد است» (شرقی، ۱۳۶۶: ۲۷۱/۴).

می توان گفت که مدح خبری است که احتمال صدق و کذب دارد به شرط آن که گوینده خبر، هدفش از بیان خبر، تعظیم و بزرگداشت باشد. بر عکس مدح، ذمّ گفتاری است که از پستی و کوچکی فرد مذمت شده خبر می دهد، خواه گوینده قصد آن را داشته باشد یا نه، و خواه به حال مذموم (فرد مذمت و بدگویی شده) علم داشته باشد یا علم نداشته باشد. در مقابل ذمّ - که فقط با گفتار تحقق می یافت - استخفاف و اهانت می توانند که به وسیله گفتار و عمل تحقق پیدا کنند، مثلاً هرگاه در جلو کسی - که دوست دارد که مردم جلوی بلند شوند بلند نشویم - با این کار، استخفاف روی داده است (الطوسی، ۱۴۰۰ق: ۱۰۵).

مدح در صورتی درست است که استحقاق وجود داشته باشد و در صورتی استحقاق وجود دارد که به بزرگ شمردن علم داشته باشیم. مدح در استعمال حقیقی به فعل و کردار اطلاق نمی شود ولی به صورت مجازی، می توان فعل و کردار را مدح نامید. در مقابل واژه ی مدح، درباره واژه ی تعظیم باید گفت که به طور حقیقی، تعظیم هم به وسیله گفتار صورت می گیرد و هم به وسیله کردار و فعل تحقق می یابد، مثلاً ایستادن انسان در مقابل دیگران و یا بوسیدن سر ایشان به قصد تعظیم و بزرگداشت، تعظیم به حساب می آید (الطوسی، همان).

انسان وقتی استحقاق مدح می یابد که کار واجب یا مستحبی را انجام دهد و یا از کار زشت و قبیحی دوری ورزد، یا حقوقی که استحقاقش را دارد ساقط نماید، مثل آن که خداوند عقابش را نادیده بگیرد و یا فرد طلبکار از حق خود بگذرد. لذا مدح فقط در موارد چهارگانه معنی و مفهوم دارد و در برابر انجام کار مباح و قبیح، استحقاق مدح بی معناست (الطوسی، پیشین). هر کاری که استحقاق مدح داشته باشد، به شرط آن که انجامش مستلزم مشقت باشد، استحقاق ثواب و پاداش را دارد.

در مجمع البحرین (الطریحی، فخرالدین، ۱۴۰۸ق: ۱۷۹/۴) در تعریف مدح چنین آمده:

«المدح به سکون دال و بعد از میم مفتوحه به معنی ثنای نیکو است مدحه و امتدحه یک معنی دارند. والمدحه به کسر میم با کلمه المدح هم معنی است. ومدحته از باب نفع می باشد و

مفهوم آن، ثناء بر صفات زیباست، خواه صفات زیبا، صفات آفرینشی باشند و خواه صفات اختیاری و لذا مدح اعم از حمد است.»

با توجه به آنچه در تعریف مدح بیان شد برای تحقق مدح به سه امر نیاز است:

الف- مدح باید به صورت گفتار باشد، زیرا همان گونه که قبلاً بیان شد به وسیله ی فعل و کردار، مدح به صورت استعمال حقیقی حاصل نمی شود هر چند که مجازاً امکان تحقق مدح، به وسیله فعل و کردار هست.

ب- قول و گفتاری که به وسیله آن مدح روی می دهد باید به صورت خبریه، یعنی محتمل الصدق و الکذب باشد. بر اساس این رکن، انشاء مدح را ایجاد نمی کند. این مسأله بر خلاف آنچه که در قسمت فقه تحت عنوان «مدح من لا يستحق المدح» از آن صحبت خواهد شد می باشد، زیرا در آنجا، مدح به دو نوع خبری و انشائی تقسیم شده و برای هریک احکامی جداگانه بیان گردیده است.

ج- رکن سومی که برای تحقق مدح به آن نیاز است، قصد تعظیم و بزرگداشت می باشد. بنابراین چنانچه فردی، سخنی که به صورت خبر است را به کاربرد ولی از آن سخن قصد تعظیم و بزرگداشت طرف مقابل را نداشته باشد مدحی روی نداده است.

هرچند که کلمات «حمد»، «مدح» و «شکر» به معنای ثناء می باشند با این وجود مدح به معنای ثناء بر جمیل و حمد به معنای ثناء بر جمیل اختیاری است و شکر فقط در مقابل نعمت روی می دهد. از این روی هر حمدی شکر است اما هر شکری حمد محسوب نمی شود و از سویی هر حمدی مدح تلقی می شود اما هر مدحی حمد به حساب نمی آید. در حقیقت حمد عبارت است از آنچه که به طور مطلق جمیل بوده و از هر نوع حد و تعینی منزّه است (محمدی جیلانی، ۱۴۲۱ق: ۱۸۵). از سویی حمد از حیث متعلق اعم از شکر است، چه آن که حمد، جمیل اختیاری است، خواه برای حامد و یا غیر حامد، اما از ناحیه ی مورد حمد اخص از شکر است، زیرا مورد حمد، فقط زبان در مورد انسان است و حال آن که شکر به عکس حمد می باشد، زیرا متعلق آن، فقط انعام بر شاکر است اما مورد آن شامل قلب و زبان و اعضاء و جوارح می باشد (عبد الاعلی موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ق: ۳۳/۱).

از همین روی با وجود اعتقاد برخی به ترادف حمد و مدح، برای حمد و مدح چهار تفاوت وجود دارد که عبارتند از:

الف- مدح گاهی برای شخص زنده و غیر زنده حاصل می شود، چنانچه وقتی مروارید یا یاقوت خیلی خوبی می بینیم آن را مدح می کنیم، اما حمد آن غیر ممکن است (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق: ۶۳/۱).

ب- گاهی مدح قبل از احسان روی می دهد و گاهی پس از آن انجام می گیرد، اما حمد همیشه پس از احسان روی می دهد.

ج- گاهی مدح ممنوع بوده و از آن نهی شده است، چنانچه در خصوص امر به پاشیدن خاک در صورت مذاحین این امر به چشم می خورد، اما حمد همیشه مجاز بوده و به آن امر می شود، چنانچه پیامبر (ص) فرموده: «من لم یحمد الناس لم یحمد الله» (ابوالفتوح رازی، همان).
د- مدح عبارت است از گفتاری که به نوعی از انواع فضایل اختصاص دارد، اما حمد به فضیلتی خاص که انعام و احسان باشد اختصاص دارد.

مدح در قرآن

گرچه واژه ی مدح در قرآن مجید به کار نرفته ولی در قرآن از چند بعد راجع به این واژه سخن به میان آمده است، زیرا:

۱- صریحترین آیه ای که در خصوص مدح کسی که استحقاقش را ندارد و نکوهش از آن سخن می گوید آیه «لاتحسبن الذین یفرحون بما اتوا ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ..» گمان مبر که آنها که از اعمال زشت خود خوشحال می شوند و دوست دارند که در برابر کار نیکی که انجام نداده اند، مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب الهی به دور هستند (آل عمران/ ۸۸) می باشد، بر اساس شأن نزولی که برای آیه ی مزبور بیان شده، منافقین یا یهود، در برابر کاری که به خاطر آن، شایستگی مدح و ستایش را نداشتند، دوست داشتند که از آنها مدح و ستایش شود. چه آن که یهود به تحریف کتاب آسمانی خودشان اقدام می کردند و به خاطر این کارشان توقع مدح و ستایش را داشتند و منافقین نیز با بهانه های گوناگون از شرکت در جنگ ها خودداری می کردند و در هنگام بازگشت رزمندگان از جهاد، سوگند می خوردند که اگر عذر نمی داشتند هرگز جهاد را ترک نمی کردند و با این وجود

انتظار مدح و ستایش را داشتند. در این آیه از چنین افرادی خواه یهود باشند و یا منافقین و یا دیگر افراد نکوهش شده است (مکارم شیرازی و دیگران ۱۳۶۱ش: ۲۰۸/۳ - ۲۰۹).

در مقابل، می توان از آیه استفاده نمود که افرادی که در برابر انجام کار نیک خوشحال می شوند به شرط آن که شادی آنها با اعتدال باشد و موجب غرورشان نگردد، سرور آنها نکوهیده نیست. همچنین از آیه می توان استنباط نمود که علاقه و تشویق در برابر کارهای نیکی که انسان انجام داده اشکالی ندارد، البته به شرط آن که این علاقه، انگیزه ی انجام کار خوب نباشد.

با توجه به این آیه می توان گفت که مدح افراد به دو صورت قابل تصور است، برخی از افراد شایستگی مدح و ستایش را ندارند و لذا تعریف و ستایش آنها نادرست است. در مقابل این دسته، افرادی قرار دارند که مستحق مدح و ستایش می باشند و لذا مدح آنها منعی ندارد، از سویی از آیه برمی آید که دوست داشتن ثناء و ستایش دیگران امری فطری است که در صورت مطابق بودن آن با منشأ عقلایی دوست داشتنی محمود است و گرنه مذموم بوده و ناشی از غرور صاحب آن و جهل وی به واقع می باشد. با توجه به همین امر است که برخی از مفسران (نجفی سبزواری، ۱۴۰۶ق: ۳۵۲/۵) بر این باورند که علت آن که در قرآن در خصوص شعراء گفته شده که «الم تر انهم فی کلّ فی واد یهیمون و انهم یقولون ما لایفعلون» (الشعراء / ۲۲۶ - ۲۲۵) آن است که آنها در اشعار خویش به شکل مبالغه آمیز مدح یا ذم می کنند افرادی را که شایستگی مدح یا ذم ندارند.

۲- دسته ی دوم از آیاتی که درباره ی مدح سخن می گویند، آیاتی هستند که از تزکیه ی نفس یا خودستایی نکوهش می کنند. در این خصوص می توان به آیات ۳۲ سوره ی نجم و ۴۹ سوره ی نساء اشاره نمود، زیرا در مورد نخست خداوند چنین فرموده: «... فلاتزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی»، یعنی خودستایی نکنید که خداوند پرهیزگاران را بهتر می شناسد.

بر اساس یک تفسیر معنی «لاتزکوا انفسکم» آن است که انجام واجبات و مستحبات و ترک کارهای قبیح وزشت را به نفس خود نسبت ندهید، چون این کار برای خشوع و دوری از ریا بهتر است. بر اساس تفسیر دیگر، معنی «فلاتزکوا انفسکم» آن است که نفس خودتان را بزرگ

شمارید و ستایش نکنید (ابوعلی الطبرسی، ۱۴۱۵ق: ۳۰۰/۹ و ابوجعفر الطوسی، ۱۴۰۹ق: ۴۳۳/۹). بر اساس هردو تفسیر، آیه از خودستایی نهی می کند.

بر اساس روایتی که از امام باقر(ع) (الطباطبایی، محمد حسین، ۱۴۰۲ق: ۹۷/۸) نقل شده، تزکیه به اعتباری به دو نوع کرداری و گفتاری تقسیم شده و تزکیه ی کرداری یا به وسیله ی عمل تزکیه محمود و پسندیده به حساب آمده که آیه «قد افلح من زکیها» (الاعلی / ۱۴) به آن اشاره دارد و تزکیه گفتاری، یعنی تزکیه به وسیله ی سخن، امری مذموم و ناپسند تلقی می شود، چه آن که عقلاً و شرعاً کار ناپسندی به حساب می آید.

آیه ی دوم، یعنی آیه ی ۴۹ سوره نساء چنین است: «الم تر الی الذین یرکون انفسهم بل الله یرکک من یشاء»، یعنی آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می کنند تنها خدا هرکس را که بخواهد ستایش می کند.

در این آیه نیز از خودستایی نهی شده است، زیرا بر اساس شأن نزولی که برای آن بیان شده، یهود و نصاری برای خودشان امتیازاتی قائل بودند و به همین خاطر از خودشان تعریف می کردند، به گونه ای که گاهی خودشان را فرزندان و دوستان خدا می نامیدند. (نحن ابناء الله و احبائه: مائده/۱۸) گاهی می گفتند که ایام اندکی در دوزخ خواهند ماند(لن تمسسننا النار الا ایاماً معدودة، البقره/۸۰). گاهی می گفتند ما گناهی نداریم، زیرا گناهی که در روز انجام می دهیم، در شب آمرزیده می شوند و گناهی که در شب انجام می دهیم در روز مورد آمرزش قرار می گیرند (القرطبی، ۱۴۰۵ق: ۷۴۱/۵) و گاهی به گونه های دیگر خودستایی می کردند. این آیه در پاسخ آنها است، زیرا آنها را از خودستایی نهی نموده و می فرماید که خدا هرکس را که بخواهد می ستاید.

بدیهی است که بر اساس آیه، فقط یهود و نصاری از خودستایی نهی نشده اند، بلکه غیر از یهود و نصاری از همه ی افراد خواسته شده که خودستایی نکنند، چون شأن نزول موجب تخصیص آیه نمی شود، به همین خاطر در تفسیر جوامع الجامع (ابوعلی الطبرسی، ۱۳۷۷ش: ۲۶۲/۱) ضمن تصریح به این که منظور از «الذین یرکون انفسهم» یهود و نصاری هستند، اشاره شده که هرکس که خودش را تعریف کند و به طاعت و نزدیکی به خدا توصیف نماید، داخل در آیه است.

درباره واژه ی تزکیه که از آن به خودستایی تعبیر شد می توان گفت که تزکیه به معنی پاک شمردن و پاک معرفی کردن است و پاره ای اوقات به معنی پاک نمودن و تربیت کردن و رشد دادن به کار رفته است. تزکیه در معنی دوم، چنانچه جنبه ی عملی داشته باشد، کار پسندیده ای است و اگر فقط به وسیله ی سخن و ادعاء باشد نکوهیده است (ابوعلی الطبرسی، همان).

۳- دسته ی سوم از آیاتی که درباره ی مدح سخن می گویند آیاتی هستند که در آنها، اشخاص و امور پسندیده مورد مدح و ستایش قرار گرفته اند و مؤید این معنی هستند که مدح اشخاص و امور پسندیده نه تنها ناپسند نیست، بلکه چنانچه با شرایط لازم انجام شود، مفید بوده و نقش تربیتی خاص خود را دارد. در رأس اموری که به مدح آنها اقدام شده خداوند به عنوان جامع اسمای حسنی قرار دارد، یعنی در بسیاری از آیات، خداوند به مدح و تعریف خود اقدام فرموده است. از این گونه آیات در قرآن زیاد هستند، چنانچه خداوند در آیه ی «فتبارک الله احسن الخالقین» (مؤمنون/ ۲۳) از خودش به «احسن الخالقین» تعبیر نموده و آیات زیاد دیگر که به مدح و تعریف خداوند اشاره دارند. در برخی از آیات این دسته، خداوند، شخصیت های خوب از قبیل پیامبران و انسان های خوب دیگر از قبیل اصحاب کهف و عباد الرحمن، مؤمنین، افراد دارای فضایل و صفات خوب و... را تعریف و تمجید نموده است. به همین خاطر گفته شده که خداوند در قرآن، دوازده پیامبر را مدح و ثناء گفته است (مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق: ۴۱۸/۱۶)، مثلاً ایوب و سلیمان را مدح و ثناء گفته و درباره ی ایشان فرموده «نعم العبد» (صا/ ۳۰ و ۴۴) همچنین حضرت ابراهیم (ع) را مدح نموده و درباره اش فرموده: «فتی یدکرهم یقال له ابراهیم» (انبیاء/ ۶۰) همچنین بارها پیامبر اسلام (ص) در قرآن مورد مدح خداوند قرار گرفته است، از این ها گذشته در قرآن بارها امت اسلام مورد مدح واقع شده است، چنانچه آیه ی «کنتم خیر امّة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر..» (آل عمران/ ۱۱۰). امت اسلام را به دلیل ویژگی امر به معروف و نهی از منکر نمودن ایشان تشویق نموده است. از سویی بر اساس پاره ای روایات (مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق: ۱۱۷/۹)، آیه ی یاد شده به اهل بیت تفسیر شده و لذا به مدح اهل بیت (ع) اشاره دارد. علاوه بر آن علی (ع) و دیگر معصومین (ع) به طور کلی مورد مدح واقع شده اند. همچنین زنان پیامبر و صحابه ی پیامبر (ص) و شخصیت های

دیگر از قبیل مریم و.. مورد مدح قرار گرفته اند. از سویی مخلوقات خداوند به عنوان آیات و نشانه های خداوند و برخی از آنها با عناوین خاص خودشان، مثل انجیر و... مدح شده اند. دسته ی چهارم از آیاتی که درباره ی مدح سخن می گویند، آیاتی هستند که در آنها برخی از شخصیت های خوب نظیر پاره ای از پیامبران به تعریف و مدح خودشان پرداخته اند. مثلاً حضرت یوسف (ع) در تعریف از خود گفته: «اجعلنی علی خزائن الارض» (یوسف / ۵۵) و نیز عبد صالح گفته: «انالکم ناصح امین» (اعراف / ۶۸) و از طرفی در روایتی از امام صادق (ع) جواز خودستایی از باب اضطرار سخن به میان آمده و به کار این دو پیامبر استناد شده، یعنی گفته شده که این دو پیامبر از باب اضطرار خودشان را مدح نموده اند. چه آن که در روایتی آمده: «قال سلیمان قلت لابی عبدالله (ع) ما يجوز ان يزكى الرجل نفسه؟ قال: نعم اذا اضطر اليه اما سمعت قول يوسف: اجعلني على خزائن الارض اني حفيظ امين و قول العبد الصالح «انا لكم ناصح امين» (العياشي السلمی السمرقندی، بی تا: ۱۸۱/۲).

به هر حال این آیات نشان می دهند که وقوع مدح در قرآن انکار ناپذیر است و نشان می دهند که مدح فی نفسه اشکال و ایرادی ندارد و حتی می توان از آن به عنوان یکی از روش های خوب و مؤثر تربیتی که از آن به تشویق تعبیر می گردد، استفاده نمود. در مقابل مدح هایی که به آنها اشاره شد، در قرآن مذمت ها و نکوهش هایی به چشم می خورد. چنانچه افرادی چون بلعم باعور، قارون، فرعون، ابولهب، منافقین و... نکوهش شده اند، یعنی در رابطه با شخصیت های منفی، همچون ملاء و مترفین و گناهکاران و... نکوهش صورت گرفته، چنانچه از امام موسی کاظم (ع) نقل شده که «قد مدح الله اصحاب الیمین و ذم اصحاب الشمال» (مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳: ۴۹۷/۳۲).

مدح در روایات

در روایات اسلامی اعم از روایات شیعه و اهل تسنن واژه ی مدح بسیار به کاررفته است. این روایات را می توان به چند دسته تقسیم نمود:

الف- در پاره ای روایات معصومین (ع) به مدح شخصیت ها و مکان ها و چیزهای خوب اقدام شده است. به عنوان مثال در نهج البلاغه موارد زیادی از این گونه مدح ها به چشم می خورند. مثلاً علی (ع) گذشته از مدح زیاد پیامبر و قرآن و... گروه انصار را مدح نموده و

درباره ی آنها فرموده: «هم والله ربوا الاسلام كما يربى الفلو من غنائمهم بايدهم السياط والستهم السلاط» (نهج البلاغه، کلمه قصار ۴۶۵): به خدا سوگند آنها اسلام را پروراندند، مثل مادری که فرزندش را می پروراند با توانگری و دست های بخشنده و زبان های برنده و گویا. همچنین در مدح کوفه فرموده: «یا کوفه ما اطیبک واطیب ریحک» (نوری، محمد حسین، ۱۴۰۸ق: ۲۰۳/۱۰) ای کوفه چقدر خوب هستی و هوایت چقدر خوب است و نیز حضرت در مدح همدان اشعاری سروده و در آنها فرموده اند (مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق: ۳۲ / ۴۹۸-۴۹۷):

الا ان همدان الکرام اعزّة
کما عن رکن البیت عند مقام
اناس یحبون النبی و رهطه
سراع الی الهیجاء خیر کهام
اذا کنت بوّاباً علی باب جنّة
اقول لهمدان ادخلوا بسلام

ب- در برخی از روایات، مدح و تعریف مختص خداوند دانسته شده، از این گونه روایات در منابع حدیثی شیعه و اهل تسنن زیاد به چشم می خوردند، مثلاً در صحیح مسلم آمده که رسول خدا (ص) فرموده اند: «لیس احد احب الیه المدح من الله من اجل ذلك مدح نفسه» (مسلم القشیری النیسابوری، بی تا: ۱۰۰/۸) هیچکس مثل خداوند مدح را دوست ندارد به همین خاطر خودش را مدح نموده است، و نیز در حدیثی آمده که «ان ربک یحب المدح» (نهج الفصاحه با ترجمه پاینده/۱۰۵). همانا پروردگار تو مدح و ستایش را دوست دارد، همچنین در منابع حدیثی شیعه از قول پیامبر (ص) نقل شده که رسول خدا (ص) به اسود بن سریع که شعری در مدح خدا و پیامبر (ص) سروده بود فرموده اند: «ما اثبت فیہ علی الله فهاته واما ما مدحتنی فیہ فدعه» (ری شهری، ۱۳۷۵ش: ۲۸۶۷/۴) آنچه را در ثنای خدا گفתי بیاور و آنچه را که در ثنای من گفתי، رها کن.

ج- در پاره ای روایات توصیه شده که به صورت افرادی که در مدح و ستایش افراط می کنند، خاک بپاشید (ری شهری: ۲۸۶۰/۴). همچنین در پاره ای روایات از مدح و ستایش منع شده است، چنانچه رسول خدا (ص) فرموده اند: «ایاکم و المدح فانه الذیح» (همان: ۲۸۶۱/۴) همچنین از مدح افراد لئیم، فاسق، اشرار، سلطان جائر و... (شخصیت های منفی) نهی شده است (ری شهری: ۲۸۶۴/۴).

منظور از روایاتی که به پاشیدن خاک به صورت یا دهان مداحین امر می کنند، مدح کنندگانی هستند که رو در روی دیگران آنها را به ویژگی هایی که فاقد آن هستند، مدح نموده و از این راه امرار معاش می کنند. چه آن که پیامبر(ص) در پاره ای از اشعار و سخنرانی ها و گفتگوهای رو در رو مدح شده اند. با این وجود آن حضرت به صورت مدح کنندگان، خاک پاشیده و آنها را از این کار منع نکرده اند. از این رو مدح افراد به خاطر صفات خوبی که واقعاً دارا هستند، مانعی ندارد به ویژه در صورتی که هدف از مدح یادشده تشویق و ترغیب دیگران به صفات و کارهای خوب باشد. از سویی به موجب پاره ای از روایات مدح تملق آمیز در پاره ای موارد، همچون مدح پدر و مادر و امام عادل و نیز مدح و تملق در راه طلب علم مجاز شمرده شده است («لا یصلح الملق الا للوالدین و الامام العادل» و «لیس من اخلاق المؤمن التملق و الحسد الا فی طلب العلم»): (نهج الفصاحه با ترجمه پاینده ۵۰۹ و ۵۲۹).

د- در پاره ای از روایات به اعتدال و میانه روی در مدح و ستایش توصیه شده و از افراط در مدح و ستایش نهی شده است. مثلاً علی(ع) فرموده اند: «اذا مدحت فاختصر واذا ذممت فاختر» (ری شهری، ۱۳۷۵ ش: ۲۸۶۱/۴). هرگاه مدح و ستایش کسی می کنی پس سخن کوتاه کن و هرگاه مذمت کسی می کنی پس کم گوی. و نیز فرموده اند: «اکبر الحمق الاغراق فی المدح والذم» (همان: ۲۸۶۷/۴). بزرگترین حماقت زیاده روی در مدح و مذمت است.

ذ- در برخی از روایات، معصومین (ع) توصیه نموده اند که افراد، از مدح آنها خودداری ورزند، چنانچه امام حسن ع فرموده اند: «ایاک ان تمدحنی فاننا اعلم بنفسی منک» (همان: ۲۸۶۰/۴) از مدح و ستایش من خود داری کن، چون من خودم را بهتر از تو می شناسم.

ک- در پاره ای از روایات از مدح کسانی که شایستگی مدح و ستایش را ندارند نهی شده است، چنانچه امام حسن عسکری (ع) فرموده اند: «من مدح غیر المستحق فقد قام مقام المتهم» (ری شهری: ۲۴۶۷/۴) هرکس که فرد غیر مستحق مدح و ستایش را بستاید، در جای متهم ایستاده است (خودش را در موضع اتهام قرار داده است).

خ- در برخی از روایات از خود ستایی و نیز دوست داشتن مدح و ستایش دیگران نهی شده است. چنانچه علی (ع) فرموده اند: «اقبح الصدق ثناء الرجل علی نفسه» (محمدی ری شهری: ۲۸۶۵/۴). زشت ترین کار راست این است که انسان خودش را مدح و ستایش کند.

همچنین فرموده اند: «ایاک والاعجاب بنفسک و الثقة بما یعجبک منها وحب الاطراء فان ذلک من اوثق فرص الشیطان» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۵۳۳/۳۳) ای مالک از خودبینی و اعتماد به آنچه که تو را خودبین می کند و از دوست داشتن ثناء و ستایش بپرهیز، چون آنها از مطمئن ترین فرصت های شیطان هستند.

د- درپاره ای روایات معصومین (ع) اقدام به مدح و تعریف خود نموده اند، چنانچه علی (ع) فرموده اند: «سلونی قبل ان تفقدونی فائی بطرق السموات اخبر منکم بطرق الارض» همان: (۱۵۲/۴۰) همچنین بارها در نهج البلاغه به شکل بیان سابقه در اسلام و ایمان و نزدیکی شان با پیامبر (ص) و کندن ریشه ی فتنه، یعنی خوارج و امتیازات اهل بیت (ع) و اشکال دیگر به مدح و تعریف خود اقدام فرموده اند. در این گونه موارد در واقع از امامت و دین و از اهل بیت به عنوان کارشناسان واقعی دین تعریف و تمجید شده است و با توجه به امر خلافت که علی (ع) خود را به آن احق می دانسته و روایات زیادی از جمله حدیث غدیر که مؤید آن است، و نیز با توجه سوء تبلیغات وسیع بنی امیه و... علت این گونه تعاریف روشن می گردد.

از مجموع روایاتی که به آنها اشاره شد و نیز روایاتی که در تقسیم بندی های دیگر قرار می گیرند و به آنها اشاره نشد، استفاده می شود که بی تردید مدح خداوند ارزشمند است، همچنین مدح خوبی ها و انسان های خوب مخصوصاً معصومین (ع) پسندیده است، به همین خاطر برخی از فقهای شیعه همچون شیخ صدوق (کاشف الغطاء، بی تا: ۳۳۷/۲) در هنگام اعتکاف اموری همچون، تلاوت قرآن، دعاء، نماز، تدریس، تعلیم و تعلم، ذکر و یاد خدا، تعزیه یا مدح اهل الله را به وسیله شعر یا نثر و نیز گوش دادن به آن را مستحب دانسته اند. درباره ی روایاتی که از مدح انسان ها نهی می کنند، باید گفت که منظور از مدح در این گونه روایات، مدح باطل و دروغ، مدح غیر مستحق، مدح افراطی که حالت چاپلوسی دارد و... می باشد، و گرنه مدح میانه و مستحق از دیدگاه روایات نه تنها منعی نداشته بلکه خوب است. به همین خاطر در پاره ای از روایات مدح کمتر از حد لزوم نشانه ی حسادت تلقی شده و در آنها گفته شده: «الثناء باکثر من الاستحقاق ملق و التقصیر عن الاستحقاق عی او حسد» (مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق: ۲۹۵/۷۰).

با توجه به این که معصومین(ع) افرادی را مدح نموده اند و با توجه به این که در قرآن مدح های زیادی به چشم می خورد، به گونه ای که مثلاً به فرموده ی علی(ع) حضرت مریم(ع) بیست بار مورد مدح خداوند واقع شده (همان: ۵۰/۴۳) مدح چنانچه بجا و به اندازه و با شرایط درست باشد نقش تربیتی بسزایی دارد.

مدح در اخلاق اسلامی

بر اساس آنچه که در روایات و آیات قرآن راجع به مدح بیان شد، با توجه به این که مدح رابطه ای مستقیم با خودسازی و مبارزه با نفس دارد، از این رو از دیدگاه دانشمندان اخلاق از چند زاویه راجع به آن صحبت می شود (غزالی، محمد، ۱۳۳۳ش: ۵۰۱/۲ و مجتوی، ۱۳۶۶ش: ۴۸۵/۲).

الف- ستودن و مدح کردن دیگران

دانشمندان علم اخلاق آفاتی را برای مدح بیان می کنند که برخی از آنها راجع به مدح کننده و برخی هم راجع به فرد مدح شده می باشند. با توجه به همین آفات، مدح افراد را با نهایت دقت و احتیاط توصیه می کنند.

آفاتی که متوجه مدح کننده می شوند عبارتند از :

(۱)- زیاده گفتن و دروغزن شدن

بر اساس این آفت، گاهی ممکن است که فرد مدح کننده در تعریفی که از دیگران می کند پرحرفی کرده و دچار دروغ شود، یعنی ممکن است که به فرد مدح شده نسبتی را بدهد که در او نیست.

(۲)- نفاق و دورویی

بر اساس این آفت ممکن است که فرد دچار نفاق و دورویی شود، یعنی قضاوتی - که به وسیله مدح و ستایش- در جلو دیگران دارد، در پشت سرشان نداشته باشد که به آن نفاق و دورویی گفته می شود. از طرفی به شکل های گوناگون در روایات از نفاق و دورویی نکوهش و نهی شده است.

(۳) - ممکن است که مدح کننده در تعریف و مدح خود چیزی را بیان دارد که به درستی و صحت آن واقف نیست. مثلاً بگوید فلانی فرد با تقوا یا دانشمندی است، و حال آن که واقع امر چنین نباشد.

(۴) - ممکن است که فرد ممدوح، شخصی ظالم باشد، و مدح کننده از شخصی ظالم مدح و تعریف کند و به این وسیله موجب سرور و خوشحالی فردی ظالم شود، و حال آن که از خوشحال کردن و تعریف و تمجید افراد ظالم نهی شده است، چنانچه پیامبر (ص) فرموده اند: «اذا مدح الفاجر اهتز العرش و غضب الرب» (مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ق: ۱۵۰/۷۴) هرگاه شخص فاجر مدح شود، عرش خدا به لرزه درآید و پروردگار خشم می گیرد بر او و نیز فرموده اند: «من مدح سلطاناً جائراً... کان قرینه فی النار» (همان: ۳۳۲/۷۲) هر که سلطان ستمگری را مدح کند، همنشین او در آتش دوزخ خواهد بود»

مدح می تواند زیان هایی را نیز برای فرد ممدوح به دنبال داشته باشد که عبارتند از:

- (۱) - مدح می تواند عجب و کبر شخص ممدوح را موجب گردد و حال آن که عجب و کبر از رذایل اخلاقی بوده و خود منشأ رذایل زیادی می باشند.
- (۲) - ممکن است که فرد ممدوح - در هنگامی که مثلاً علم او را مدح می کنند - احساس کمال کرده و تصور کند که به کمال رسیده است.

ب- ثنا گفتن بر خویشان

همان گونه که قبلاً در قسمت آیات و روایات اشاره شد، از دیدگاه قرآن و روایات ثنا گفتن بر خویشان و یا خودستایی از کارهای ناپسند اخلاقی دانسته شده و از آن نهی گردیده است و از همین روی است که در اخلاق نیز از آن نهی شده و تنها در صورتی که هدف از مدح و تعریف خویشان، تشویق و توصیه دیگران به تاسی و پیروی از خود باشد در این صورت مدح و تعریف از خویشان مجاز شمرده شده است. چنانچه پیامبر (ص) فرموده اند «انا سید ولد آدم و لافخر» (همان: ۲۹۴/۹) من آقای فرزندان آدم هستم و این افتخاری نیست. در قرآن راجع به حضرت یوسف (ع) آمده «اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ امین» (یوسف / ۵۵).

به خاطر همین آفات است که دانشمندان اخلاق اسلامی راجع به پی آمدهای منفی مدح، به مادح و ممدوح هشدار داده اند و از آنها خواسته اند که با پرهیز از مدح به این آفات دچار

نشوند، از همین روی انسان های کامل در هنگامی که مورد مدح دیگران واقع می شوند، ناراحت می شوند.

ج- بیماری دوست داشتن مدح و ستایش دیگران

دانشمندان اخلاق اسلامی، فردی که ستایش دیگران موجب خوشحالی می شود را فردی بیمار دانسته اند و ضمن بیان اسبابی که موجب چنین احساس و بیماری می شوند راههای نظری و عملی را برای معالجه ی این بیماری پیشنهاد می دهند، در عین حال تعریف و تمجیدی که آفات و پی آمدهای سوئی ندارد را نادرست و ناپسند نمی دانند.

مدح در فقه اسلامی

واژه ی مدح مورد توجه فقهای اسلامی نیز واقع شده و از میان دانشمندان اسلامی دانشمندان اهل سنت در کتب فقهی خود اظهار نظر اندکی راجع به مدح و ستایش دارند و در کتاب متاجر، از ایشان سخنی در خصوص مدح به چشم نمی خورد و از طرفی آنها بایی به نام مکاسب محرمه ندارند. اما در دیگر موضوعات فقهی از آنها اظهار نظرهایی مشاهده می شود. برخی از این اظهار نظرها نشان می دهند که برخی از آنها مدح و تعریف هرچند که غیر مستحق باشد را حرام نمی دانند. مثلاً برخی از فقهای اهل سنت (ابوالبرکات، سیدی احمد، بی تا: ۳۸۸/۱) خطیب نماز جمعه را نهی نموده اند از این که در خطبه هایش کسی که سبب جایز نیست را سب کند و یا آن که کسی که مدحش جایز نیست را مدح نماید و در همین رابطه سکوت نمازگران را در هنگام ارائه خطبه های جمعه واجب می دانند خواه امام جمعه در خطبه هایش به مدح کسی که مدحش جایز نیست اقدام کند و یا سب کسی که سبب جایز نیست را بنماید. (الآبی الازهری، صالح عبد السمیع: بی تا، ۲۳۸) و برخی از آنان دور بودن نمازگزاران را از امام جمعه توصیه می کنند تا در خطبه ها، مدح ظلمه را نشنوند و برخی از ایشان در همین رابطه گفته اند که تا زمانی که خطیب مشغول حمد و موعظه است باید مأمومین به سخنان وی گوش دهند و هنگامی که امام، شروع به مدح و ستایش ظلمه نمود، در این صورت حرف زدن نمازگزاران (عدم سکوت ایشان) را جایز شمرده اند همچنین برخی از ایشان افراط در مدح میت را در پشت جنازه اش مکروه می دانند (ابن نجیم المصری الحنفی، ۱۴۱۸ق: ۲/۲۶۰).

برخی از دانشمندان اهل سنت، خواندن شعر در مسجد به قصد مدح نبوت یا اسلام یا سخن حکمت آمیز یا مکارم اخلاقی و کارهای خوب را مجاز و خوب دانسته اند. اما مدح چیزهای مذموم، مثل هجو مسلمان، توصیف خمر یازنان و یا مدح ظالم را حرام دانسته اند (نووی، بی تا: ۱۷۷/۲). در همین رابطه سیوطی از دانشمندان اهل تسنن کتابی تحت عنوان «نظم البدیع فی مدح خیر شفیع» دارد.

در مقابل، دانشمندان شیعه علاوه بر صحبت کردن راجع به مدح در برخی ابواب فقهی غیر متاجر، در چند جای کتاب متاجر راجع به مدح سخن گفته اند و برخی از ایشان مدح افرادی که استحقاق مدح ندارند و نیز ذم کسانی که استحقاق ذم ندارند را حرام دانسته و آن را از مکاسب محرمه برشمرده اند. برعکس برخی از دانشمندان شیعه که اکثریت را تشکیل می دهند مدح افرادی که شایستگی مدح ندارند و ذم کسانی که استحقاق ذم ندارند را حرام ندانسته و آن را از مکاسب محرمه به شمار نیاورده اند و تنها در هنگامی که مدح و ذم غیر مستحق تحت عنوان کار حرامی همچون کذب و کمک به ظالم و... واقع شود را حرام دانسته و در این فرض است که تحت این عناوین آن را از مکاسب محرمه تلقی می کنند. بسیاری از دانشمندان گروه اکثریت در کتب فقهی شان در بحث مکاسب محرمه هیچ سخنی از مدح و ذم غیر مستحق به میان نیاورده اند. این امر نشان می دهد که آنها به حرمت مدح و ذم غیر مستحق و حرام بودن کسب به آن معتقد نیستند.

در توضیح بیشتر باید گفت که هریک از مدح و ذم به صورت زیر قابل تصور هستند:

۱- برخی از افراد به دلیل دارا بودن خصلت ها و اعمال نیک استحقاق مدح را دارند در چنین مواردی مدح اشکال ندارد. مگر آن که، مدح و ستایش، ایذاء و اذیت ممدوح را در پی داشته باشد و یا آن که مادح از مدح خود هدف چاپلوسی و تملق را داشته باشد.

۲- برخی از افراد نه استحقاق مدح را دارند و نه استحقاق ذم را.

۳- برخی از افراد نه تنها مستحق مدح نیستند بلکه استحقاق سرزنش را دارند، در مقابل، برخی از افراد نه تنها مستحق سرزنش نیستند بلکه استحقاق مدح را دارند. آنچه که در کتاب مکاسب و متاجر فقه از حرمت یا عدم حرمت کسب به وسیله آن صحبت می شود، همین دو نوع اخیر است، که از آن به «مدح من یتحق الذم و ذم من یتحق المدح» تعبیر می شود.

برخی از اقسام ذم در عناوینی، چون سبّ المؤمن، هجاء المؤمن و... جای می گیرند. از زاویه ای دیگر هر یک از مدح و ذم به دو نوع خبری و انشائی تقسیم می شوند (روحانی، ۱۴۱۲ق، ۱۴۱۲ق: ۴۵۶/۱۴)، یعنی گاهی مدح و ذم به وسیله ی جملات خبریه که احتمال صدق و کذب دارند، انجام می شوند، و گاهی مدح و ذم به وسیله ی جملاتی انجام می شوند که احتمال صدق و کذب ندارند. در صورتی که مدح و ذم به صورت جمله ی خبریه باشند، گاهی مطابق با واقع هستند، مثل آن که گفته می شود که فلانی تقوا یا علمش مثلاً این گونه است و در واقع هم همان گونه که مدح گفته، باشد و گاهی مدح و ذم مطابق با واقع نیستند، یعنی آنچه که مدح گفته خلاف واقع می باشد. در صورتی که مدح و ذم به وسیله ی جمله ی انشائی باشند، مثل آن است که ستارگان و یا کوهها را به خدمتش فرا خواند، یا آرزوی حیات همیشگی نماید و یا دوام عزت و شرف را برای فرد ممدوح بخواهد.

منظور از مدح و ذمی که از حرمت یا عدم حرمت آن سخن به میان می آید و از این که آیا از مکاسب محرمه هست یا نه سخن گفته می شود، مدح و ذم به وسیله ی جملات انشائی است نه مدح و ذم به وسیله جملات خبریه، زیرا مدح و ذم به وسیله جملات خبریه- در صورتی که مطابق با واقع نباشند- در عنوان کذب قرار می گیرند و دلایل حرمت کذب بر حرمت آنها دلالت می کند.

همان گونه که بیان شد منظور از مدح فرد مستحقّ ذم و ذمّ فرد مستحقّ مدح (مدح من يستحق الذم و ذم من يستحق المدح) مدحی است که به وسیله ی جمله ی انشائی انجام شود. در خصوص این نوع مدح اختلاف است که آیا حرام است یا نه؟ و آیا از مکاسب محرمه است یا نه؟ برخی از فقهای شیعه به حرمت آن و حرمت کسب به وسیله ی آن معتقد هستند. اولین کسی که به حرمت آن و حرمت کسب به وسیله ی آن معتقد شده، علامه حلی- ره- است. ایشان حتی در این خصوص مدعی اجماع شده اند (اردبیلی، ۱۴۰۳ق: ۳۴۰/۱۲) و در کتاب تحریر در این باره گفته اند: «ومدح من يستحق الذم وبالعكس والامر بشيء من ذلك واخذ الاجرة عليه (العلامة الحلی، بی تا: ۱/۱۶۱).

عبارت ایشان نشان می دهد که نه تنها به حرمت مدح فرد مستحق ذم و ذم فرد مستحق مدح حکم نموده اند، بلکه امر به چنین مدح و ذمی را نیز حرام دانسته و آن را از مکاسب محرمه به حساب آورده اند.

پس از علامه حلی، گروهی از فقهای شیعه همانند وی به حرمت مدح فرد مستحق ذم و ذم فرد مستحق مدح حکم نموده اند، از جمله آنها می توان از ابن ادریس (ابن ادریس الحلی، ۱۴۱۰ق: ۲/۲۱۵)، محقق ثانی (کرکی، ۱۴۰۸ق: ۴/۲۷ و ۲۸)، یحیی بن سعید حلی (الحلی، یحیی بن سعید، ۱۴۰۵ق: ۲۹۵)، شیخ مرتضی انصاری (انصاری، ۱۴۱۷ق: ۲/۶) و..... نام برد.

شیخ انصاری برای حرمت مدح من يستحق الذم و ذم من يستحق المدح به دلایل زیر استناد نموده است، این دلایل چنانچه خواهیم دید مدعای شیخ را ثابت نمی کنند:

۱- آیه «ولاترکونوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» (هود/۱۱۳) از آنجا که در آیه از رکون، یعنی میل قلبی به افراد ظالم نهی شده و از طرفی مدح ظالم یکی از مصادیق میل به ظالم است، لذا حرام می باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۴ش: ۴۵۰ و روحانی، ۱۴۱۸ق: ۲/۱۶۴). یا می توان گفت که با توجه به این که رکون به معنی میل است وقتی میل به ظالمین حرام باشد به طریق اولی مدح آنها نیز باید حرام باشد.

استدلال به آیه نمی تواند دلیل بر حرمت مدح فرد مستحق ذم و ذم فرد مستحق مدح باشد، زیرا:

الف- آیه در خصوص حرمت رکون و میل قلبی به سوی ظالم سخن می گوید و ارتباطی به مدعا ندارد (خویی، ابوالقاسم، ۱۳۷۱ش: ۲/۶۵۲-۶۵۴)، زیرا گرچه هر فرد عاصی و گناهکاری می تواند ظالم باشد ولی آنچه که به حسب عرف از کلمه ظالم متبادر به ذهن می شود فرد جابر و ستمکار است و از طرفی صحیحی ایی حمزه از امام سجاد (ع) نیز این مدعا را تأیید می کند. چون امام (ع) در آن فرموده اند: «از همنشینی با افراد معصیت کار و یاری افراد ظالم پرهیزید» (حرعاملی، ۱۴۱۴ق: ۱۷/۱۷۷) با توجه به این که از این حدیث در ذیل تفسیر آیه استفاده شده است، این امر به نوعی مدعا را ثابت می کند البته در این که برخی از اوقات مدح فرد مستحق ذم و ذم فرد مستحق مدح از مصادیق رکون به ظالم می باشد تردیدی نیست.

ب- همیشه، مدح، رکون و میل قلبی به فرد ممدوح به حساب نمی آید، این که گاهی اوقات، مدح با میل قلبی به ممدوح همراه است دلیل بر این نمی شود که همیشه این گونه است و لذا با توجه به این که بین مدح مادم و میل قلبی ممدوح به مادم نسبت عموم و خصوص من وجه است، این آیه نمی تواند دلیل بر مدعا باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۴ش: ۴۵۰).

ج- منظور از ظلم در آیه، ظلم و ستم به مردم است و شامل ظلم به نفس که توسط معصیت و گناه صورت می گیرد نمی شود.

۲- دومین دلیلی که شیخ مرتضی انصاری بر حرمت مدح فرد مستحق ذم و ذم فرد مستحق مدح آورده دلیل عقل است، زیرا گفته اند «والوجه واضح من جهة قبحه عقلاً» (انصاری، مرتضی، ۱۴۱۷ق: ۵۱/۲) علت آن روشن است، زیرا عقلاً چنین مدح و ذمی قبیح و زشت است.

این دلیل نیز نمی تواند برای اثبات مدعا مفید باشد، زیرا گرچه عقل به قبح و زشتی مدح و ذم افرادی که استحقاقش را ندارند پی می برد، ولی این قبح عقلی با حرمت شرعی ملازم نیست، یعنی ممکن است که کاری عقلاً قبیح و زشت باشد ولی از نظر شرع این گونه نباشد. می توان گفت که عقل، مدح و ذم افرادی که مستحق آن نیستند را یک کار اخلاقی پست می داند ولی به حرمت آن حکم نمی کند. مگر آن که عنوان حرام دیگری از قبیل تقویت ظالم و... بر آن منطبق باشد که در این صورت از این باب حرام خواهد بود (خویی، ابوالقاسم، ۱۳۷۱ش: ۱۶۴/۲ و روحانی، ۱۴۱۲ق: ۴۵۷/۱۴).

۳- سومین دلیلی که شیخ مرتضی انصاری برای حرمت مدح و ذم افرادی که استحقاق آن را ندارند اقامه نموده روایتی است که صدوق آن را از پیامبر (ص) نقل نموده در آن روایت آمده که: «من عظم صاحب الدنيا واحبه لطمع في دنياه سخط الله عليه وكان في درجة قارون في التابوت الاسفل من النار» (حرعاملی، ۱۴۱۴ق: ۱۸۳/۱۷) هر که صاحب دنیا را به خاطر طمع در دنیا بزرگ شمارد و دوست بدارد، خداوند بر او خشم خواهد گرفت و در تابوت اسفل هم درجه ی قارون خواهد بود.

چگونگی استدلال به این حدیث به این صورت است که، مدح یک نوع تعظیم به حساب می آید و منظور از صاحب دنیا یکی از مصادیق مدح من لایستحق المدح می باشد و در این صورت دلالت معنی حدیث بر مدعا روشن می باشد.

این حدیث نیز بر مدعا دلالت ندارد و حرمت مدح فرد غیر مستحق مدح و ذم فرد غیر مستحق ذم را ثابت نمی کند، زیرا:

الف- این روایت به دلیل وجود حفص بن عایشه کوفی در سلسله روایات آن ضعیف است (روحانی، ۱۴۱۲ق: ۴۵۸/۱۴ و روحانی، ۱۴۱۸: ۱۶۳/۲ و مکارم شیرازی، ۱۳۸۴ش: ۴۵۱).

ب- ممکن است که منظور از صاحب دنیا سلطان جائز و ستمگر باشد به چند دلیل:

۱- تعظیم فرد ثروتمند - مخصوصاً در هنگامی که مطیع خدا باشد - به خاطر طمع در مالش حرام نیست و هیچکس به حرمت آن قائل نشده بلکه سیره بر جواز آن جاری بوده و اکثر مناسبات مردم و حتی بسیاری از مؤمنین به همین گونه است.

۲- عنوان «صاحب دنیا» فقط برای شخص ثروتمند به کار نمی رود، یعنی ممکن است که فردی صاحب دنیا باشد ولی در عین حال ثروتمند هم نباشد.

۳- سیاق سایر عبارات خبر تأیید می کند که منظور از صاحب دنیا فرد ستمگر است و در این صورت مثل روایاتی است که از مدح سلطان ستمگر نهی می کنند.

۴- چهارمین دلیلی که مرحوم شیخ مرتضی انصاری برای حرمت مدح فردی که مستحق ذم است و ذم فردی که مستحق مدح است به آن استناد نموده حدیث مناهی است که در آن آمده: «من مدح سلطاناً جائراً او تخفف و تضعف له طمعاً فیه کان قرینه فی النار» (حرعامل، ۱۴۱۴ق: ۱۸۱/۱۷) هر که سلطان ستمگری را مدح یا ستایش کند و یا خود را در برابر او خوار و کوچک کند یا در مقابل وی فروتنی نماید و این کارها را به قصد طمع و چشم داشت به ستمگر انجام دهد، در این صورت وی در دوزخ همنشین آن پادشاه ستمگر خواهد بود.

چگونگی دلالت این حدیث بر مدعا روشن و واضح است، زیرا پادشاه ستمگر از مصادیق عنوان «من لایستحق المدح» می باشد، یعنی پادشاه ستمگر از افرادی است که استحقاق و شایستگی مدح را ندارد بلکه استحقاق و شایستگی ذم را دارد و از مدح وی در روایت نهی شده است. در عین حال این حدیث نیز مدعای شیخ را ثابت نمی کند و دلیل بر حرمت مدح فرد مستحق ذم و ذم فرد مستحق مدح نمی باشد. زیرا:

الف- حدیث، به دلیل آن که شعیب بن واقد در سلسله روایات آن قرار دارد ضعیف و مجهول می باشد (همان مکارم شیرازی و همان روحانی و خویی، ۱۳۷۱ش: ۶۵۲/۱).

ب- این حدیث بر حرمت مدح پادشاه ستمگر دلالت دارد و حرمت تعظیم و بزرگداشت وی را - به خاطر چشم داشت به مال یا تحصیل رضایت او- می رساند (خویی، ۱۳۷۱ش: ۶۵۲/۱). و بر حرمت مدح افراد دیگر که عنوان پادشاه ستمگر را ندارند دلالت نمی کند و از آنجا که مدعا، یعنی حرمت مدح فردی که استحقاق ذم را دارد اعم از پادشاه ستمگر و غیر پادشاه ستمگر است لذا این حدیث بر مدعا دلالت ندارد.

ج- حرمت مدح پادشاه ستمگر به خاطر تعاون بر ظلم است و تحت عنوان اعانه ی ظلم حرام می باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۴ش: ۴۵۱) در تأیید این ادعا می توان به نظر برخی از فقها استناد نمود که گفته اند: اگر فرد ستمکار مؤمن یا کافری را به دلیل آن که مؤمنین را دوست دارد و جلو تسلط مخالفین را بر آنها می گیرد و یا به خاطر کرم و شجاعتش مدح کنند، مدح وی حرام نمی باشد (حسینی عاملی، محمد جواد، ۱۴۱۹: ۱۱۷/۸).

بر فرض که دلایل یاد شده بر حرمت مدح فرد غیر مستحق دلالت داشته باشند، حرمت مدح در جایی قابل قبول است که فرد مدح کننده به خاطر اضطرار و ناچارگی اقدام به مدح نکند، یعنی اگر فردی به خاطر تقیه یا به خاطر دفع ضرر، ناچار شد که اقدام به مدح فرد غیر مستحق نماید، در این صورت مدح جایز است، زیرا عموم ادله ی تقیه نشان می دهند که در هر جا مسأله ی ترس مطرح باشد، مدح جایز است و بر همین اساس است که شیخ مرتضی انصاری مدح ممدوح را به خاطر دفع شر وی واجب دانسته است (انصاری، مرتضی، ۱۴۱۷: ۵۲۰/۲) از این گذشته در برخی از احادیث آمده که «ان شرار الناس الذین یتقون اتقاء شرهم» (کلینی، ۱۳۸۸: ۳۲۶/۲ و ۳۲۷). همانا بدترین مردم کسانی هستند که به خاطر پرهیز از شر وبدی ایشان گرامی داشته می شوند.

غیر از عمومات تقیه، قاعده ی لاضرر و لاجرح نیز بر جواز مدح در هنگام اضطرار دلالت دارند (حسینی شیرازی، بی تا: ۲۶۰/۳).

غیر از دلایل چهارگانه ی گذشته که شیخ انصاری برای حرمت مدح افرادی که استحقاق مدح را و ذم افرادی که استحقاق مدح را ندارند به آنها استناد نموده به دلیل زیر نیز استناد شده، در عین حال این دلیل نیز بر مدعا دلالت ندارد:

آیاتی که در خصوص اعراض از لغو واجتناب از قول زور سخن می گویند، شاید دلیل بر مدعا باشند، زیرا بر اساس این دلیل، مدح افرادی که استحقاق ذم دارند و ذمّ افرادی که استحقاق مدح دارند از مصادیق لغو و قول زور دانسته شده که به اجتناب از آنها امر شده است. در عین حال، این دلیل نیز مثبت مدعا نمی باشد، زیرا منظور از لغو مطلق هر چیزی است که غرض عقلایی نداشته باشد از این گذشته، سیره و غیر سیره بر جواز آن دلالت دارد، لذا برخی از افراد از «لغو» شده اند (نه همه افراد آن) همچنین منظور از «قول زور» هر سخنی است که حق را در نداشته باشد هر چند که عناوین حرام معروف را در پی نداشته باشد (همان). با توجه به آنچه گذشت هیچیک از دلایلی که شیخ انصاری برای حرمت مدح افرادی که مستحقّ ذم هستند و ذمّ افرادی که مستحقّ مدح می باشند برای تأیید نظر علامه به آنها استناد نمود، دلالت بر مدعای ایشان ندارند.

حال جای این سؤال باقی است که چرا آیه «لاتحسبنّ الذین یفرحون بما اتوا و یحبّون ان یحمدوا» (آل عمران/۱۸۸) که صریحاً درباره ی مدح افرادی است که استحقاق مدح را ندارند و نیز آیات «الشعراء یتبعهم الغاوون الم تر انه فی کلّ واد یهیمون و انهم یقولون ما لایفعلون» (الشعراء/ ۲۲۶-۲۲۴) که از شعراء (به علّت مدح و ذم نابجا) نکوهش می کنند، در میان دلایل مشاهده نمی شود. همچنین چرا به حدیث امام حسن عسکری (ع) «من مدح غیر المستحق فقد قام مقام المتهم» (محمدی ری شهری، ۱۳۷۵: ۴/ ۳۶۵۲) استناد نشده است گرچه حدیث دلیل بر مدعا نمی باشد ولی ذکر آن مناسب می نمود.

به هر حال در صورتی مدح افرادی که استحقاق ذم دارند و ذم افرادی که استحقاق مدح دارند می تواند از مکاسب محرّمه باشد که حرمت آنها به اثبات برسد. زیرا در صورتی که چنین مدح و ذمی حرام باشند، بی تردید کسب به وسیله ی آنها حرام خواهد بود، چون اخذ اجرت بر کار حرام، حرام می باشد. به همین خاطر است که نراقی گفته: «اخذ اجرت بر هر کار حرامی حرام می باشد» (نراقی، احمد، ۱۴۱۵: ۱۴/ ۱۵۲) همچنین شیخ انصاری گفته: «اما حرام، دانستی که اخذ اجرت بر آن جایز نیست» (انصاری، مرتضی، ۱۴۱۵: ۲/ ۱۳۸). از اینها گذشته روایاتی که در کتاب مکاسب برای کسب به چیزهای حرام به آنها استناد شده، مثل روایت تحف العقول و... بر آن دلالت خواهند شد مدح و ذم افرادی که استحقاق آن را ندارند در صورتی حرام است که

با عنوانی حرام مثل کذب و اعانه ظالم و اشاعه فساد و... منطبق بوده و یا آن که ممدوح، کافر یا فاسق باشد و یا آن که مدح کسی موجب فریب دیگران شود و در این صورت حرمت آن از باب مدح و ذم نیست بلکه حرمتش به دلیل عناوین محرم یاد شده است. با توجه به این که برای حرمت مدح افرادی که استحقاق ذم دارند و ذم افرادی که استحقاق مدح دارند دلیلی نداریم بر حرمت کسب به وسیله ی آنها نیز دلیلی نداریم، از همین روی است که بسیاری از فقهاء (محسنی، محمد عاصف، بی تا: ۲/۲۱۶) به عدم حرمت آن تصریح نموده اند و به همین خاطر نمی تواند جزء مکاسب محرمه باشد. برخی از فقهاء همچون حضرت امام -قدس سره- که تحت عنوان مکاسب محرمه کتاب مستقل نگاشته اند، اصلاً مدح من يستحق الذم و ذم من يستحق المدح را در لیست مکاسب محرمه ذکر نموده اند، هر چند که به قبح آن باور دارند و معتقدند که قبح آن به خاطر کشف خلاف از واقع و کذب نیست بلکه فی نفسه امر قبیحی به حساب می آید و به همین سبب معتقدند که فقیری که تظاهر به عفت می کند کارش قبیح نیست هر چند که هدفش از این کار اعلام بی نیازی باشد و این که جاهل به خاطر تظاهر به عفت نمودن وی او را غنی و بی نیاز بیندازد (انصاری، مرتضی، ۱۴۱۷: ۲/۷۰)، اشاره به آیه ی «یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف» (البقره/۲۷۳)، چه آن که خود عنوان «تعفف» عنوان قبیحی تلقی نمی شود، و از همین روی است که صاحب جواهر مدح ظالم و نیز محبت به ظالم را به شرط آن که در معصیت های ایشان وارد نشوند مکروه دانسته اند. عین عبارت ایشان در این باره چنین است:

«(از جمله مکروهات دربیع) مدح ظالم - در صورتی که این مدح صادق باشد- به غیر از قوتی که برایش می فرستد است و محبت به ظالمین مکروه است البته به شرط آن که در معاصی ایشان وارد نشوند. در صورتی که در معاصی ایشان وارد شوند، محبت به ایشان حرام است» (نجفی، محمد حسن، ۱۳۶۷ش: ۲۲/۶۶۹).

همان گونه که می دانیم درباب تجارت، صرف نظر از صحت معامله اموری مکروه دانسته شده اند که از جمله آنها آن است که بایع کالای خودش را تعریف و تمجید کند و مشتری به مذمت کالای بایع اقدام کند همان گونه که می دانیم این مسأله با مکروه بودن خود بیع متفاوت است در این باره بین فقهای امامیه اتفاق نظر است. به عنوان مثال محقق حلی در این باره گفته:

«یکره مدح البایع لما یبیعه و ذم المشتري لما یشتريه» (حلی، نجم الدین جعفر بن حسن، ۲: ۷۴/۱۴۰۹).

کراهت مدح و تعریف کالا که به آن اشاره رفت در صورتی است که کالا مطابق با تعریف و توصیف تعریف کننده آن باشد هر چند که تعریف و مدح یاد شده مبالغه آمیز باشد، و در صورتی که تعریف و توصیف کالا مطابق با واقع نبوده و کذب باشد، در این صورت از دیدگاه فقهاء (تبریزی، جواد، ۱۴۱۶ق: ۳۳۷/۳ و خوبی ۱۳۷۱ش: ۳۹۸/۱)، مدح یاد شده به خاطر عنوان کذب، حرام است. از سویی نظر به این که تبلیغات تجاری و دادن آگهی های بازرگانی در دنیای امروز امری معمول و بسیار رایج و متداول است و در بسیاری موارد این تبلیغات نوعی مدح و تعریف کالا می باشد و حکم آن را دارد، از این رو جای آن دارد که تحقیق مستقلی روی آن صورت بگیرد.

نتیجه گیری

از آنچه گذشت نتایج زیر به دست می آید:

- ۱- وقوع مدح و ستایش در کتاب پیرامون برخی از اشخاص و اشیاء خوب انکار ناپذیر بوده و حتی در مواردی به آن سفارش شده و در مواردی همچون تحصیل علم و در برابر پدر و مادر مدح به صورت تملق مجاز دانسته شده است.
- ۲- مواردی که از مدح و ستایش منع و نهی می کنند با مواردی همچون مدح غیر مستحق یا نابجا و مدح افراطی یا چاپلوسانه توجیه می شوند و گرنه در پاره ای روایات، حمد و ستایش کمتر از حد لزوم نشانه ی حسادت تلقی نمی شد و از مدح به عنوان روش مؤثر تربیتی سخنی به میان نمی آمد.
- ۳- در اخلاق به دلیل آثار سوء احتمالی مدح و ستایش دیگران بر روی فرد مدح شونده، بر مدح و ستایش حساسیت خاصی نشان داده شده که دلیل بر عدم جواز فقهی آن نیست.
- ۴- با توجه به آن که مدح و ستایش جنبه ی فقهی نیز دارد، مورد توجه بسیاری از فقهای اسلامی به خصوص شیعه قرار گرفته و بسیاری از فقهاء از مدح و ستایش ناحق یا مدح غیر مستحق به عنوان کسب حرام تعبیر نموده و از کتاب و سنت دلایلی برای حرمت

آن اقامه نموده اند، از همین روی برخی از فقهای شیعه عنوان یاد شده را از لیست مکاسب محرمة حذف نموده و از آن سخنی به میان نیاورده اند.

۵- دلایل حرمت مدح غیر مستحق یا مدح من لایستحق المدح برای اثبات حرمت آن کافی نیست و چنانچه عنوان یاد شده با عناوینی همچون کذب و اعانه ظالم و... منطبق باشد، حرام است.

۶- شیعه به دلیل داشتن عنوان مستقلی به نام متاجر بیش از اهل سنت به عنوان مدح پرداخته و روی مدح غیر مستحق حساسیت نشان داده است. این امر ناشی از نگرش خاص شیعه در خصوص ظلم ستیزی و مبارزه با عناصر نامطلوب و ستمگر جامعه و حکومتی نبودن فقه شیعه است.

۷- با توجه به آن که در فقه اسلامی و پاره ای روایات از مدح کالا توسط بایع و مذمت و بدگویی آن توسط مشتری نکوهش شده است تحقیق بر روی آگهی ها و تبلیغات بازرگانی که بسیاری از آنها مدح و ستایش تلقی می شوند ضروری است.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- الآبی الازهری، صالح عبد السمیع (بی تا) الثمر الدانی. چاپ اول. بیروت المكتبة الثقافية.
- ۴- ابن ادریس الحلّی، ابوجعفر محمد (۱۴۱۰) السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. چاپ دوم. قم. جامعة المدرسین. تحقیق لجنة التحقیق.
- ۵- ابن منظور المصری، ابی الفضل جمال الدین (۱۴۰۵) لسان العرب. دار احیاء التراث العربی.
- ۶- ابن نجم المصری. زین الدین (۱۴۱۸) البحر الرائق شرح کنز الدقائق. تحقیق شیخ زکریا عمیرات. الطبعة الاولى. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ۷- ابوالبرکات سیدی. احمد الدردیر (بی تا) شرح الکبیر. بیروت: دار احیاء الکتب العربیة .

- ۸- ابو الفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸) **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**. دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.
- ۹- اردبیلی، احمد (۱۴۰۳) **مجمع الفایده و البرهان**. قم: جامعه مدرسین.
- ۱۰- انصاری، مرتضی (۱۴۱۷) **کتاب المکاسب**. تحقیق لجنة التحقیق. چاپ اول. قم: باقری.
- ۱۱- پاینده، ابوالقاسم (بی تا) **ترجمه نهج الفصاحه**. چاپ هفتم.
- ۱۲- تبریزی، جواد بن علی (۱۴۱۶) **ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب**. چاپ سوم. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ۱۳- جرجانی، سید شریف علی بن محمد (۱۳۶۸) **التعریفات**. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- ۱۴- الجوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷) **الطبعة الرابعة**. تاج اللغة و صحاح العربیه. تحقیق احمدین عبد الغفور. بیروت: دار العلم للملایین.
- ۱۵- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴) **وسایل الشیعه**. الطبعة الثانية. قم: تحقیق و نشر مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث.
- ۱۶- حسینی عاملی، محمد جواد (۱۴۱۹) **مفتاح الکرامه**. تحقیق و تعلیق محمد باقر خالصی. مؤسسه النشر الاسلامی.
- ۱۷- حلّی (علّامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (بی تا) **تحریر الاحکام**. مشهد: مؤسسه آل البيت.
- ۱۸- حلّی، ابن فهد (۱۴۰۷) **المهذب البارع**. قم: مؤسسه النشر الاسلامی. جامعه مدرسین.
- ۱۹- حلّی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵) **الجامع للشرایع**. قم: مؤسسه الشهداء العلمیة.
- ۲۰- حلّی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۰۹) **شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**. تحقیق سید صادق شیرازی. الطبعة الثانية. انتشارات استقلال تهران.
- ۲۱- خویی، ابوالقاسم (۱۳۷۱ش) **مصباح الفقاهة**. المطبعة غدیر. الطبعة الثالثة.
- ۲۲- روحانی (حسینی) محمد صادق (۱۴۱۲) **فقه الصادق**. قم: مؤسسه دارالکتب.
- ۲۳- ————— (۱۴۱۸) **منهاج الفقاهة**. الطبعة الرابعة. المطبعة یاران.
- ۲۴- ری شهری، محمد (۱۳۷۵) **میزان الحکمة**. تحقیق دارالحديث. الطبعة الاولى.
- ۲۵- شرقی، محمد علی (۱۳۶۶) **قاموس نهج البلاغه**. قم: دارالکتب الاسلامیة.

- ۲۶- طباطبایی (علّامه)، محمد حسین (بی تا) المیزان فی تفسیر القرآن. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
- ۲۷- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (۱۴۱۵) مجمع البیان فی تفسیر القرآن. الطبعة الاولى. لبنان: منشورات مؤسسة الاعلمی.
- ۲۸- _____ (۱۳۷۷ش) جوامع الجامع. الطبعة الاولى. قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
- ۲۹- طریحی، فخر الدین (۱۴۰۸) مجمع البحرين. تحقیق سید احمد حسینی. الطبعة الثانية. مكتب نشر الثقافة الاسلامية.
- ۳۰- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۴۰۹) التبیان فی تفسیر القرآن. تحقیق و تصحیح حبیب قصیر العاملی. احیاء التراث العربی.
- ۳۱- _____ (۱۴۰۰) الاقتصاد. تهران: کتابخانه جامع چهل ستون.
- ۳۲- العسکری، ابو هلال (۱۴۱۲ق) معجم الفروق اللغویة. الطبعة الاولى. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- ۳۳- العیاشی السلمی السمرقندی، النصر محمد بن مسعود بن عباس (بی تا) تفسیر العیاشی. تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی. تهران: المكتبة الاسلامية.
- ۳۴- غزالی، محمد (بی تا) کیمیای سعادت. تصحیح احمد آرام.
- ۳۵- القرطبی، ابو عبد الله محمد بن احمد (۱۴۰۵) الجامع لاحکام القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۳۶- کرکی، علی بن حسین (۱۴۰۸) جامع المقاصد. الطبعة الاولى. قم: مؤسسة آل البيت.
- ۳۷- کاشف الغطاء، جعفر (بی تا) کشف الغطاء. اصفهان: انتشارات مهدوی.
- ۳۸- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸ق) الکافی. دارالکتب الاسلامیة تحقیق علی اکبر غفاری. الطبعة الثالثة.
- ۳۹- مجتبی، جلال الدین (۱۳۶۶ش) ترجمه جامع السعادات نراقی. طبع سوم. انتشارات حکمت.
- ۴۰- مجلسی. محمد باقر (۱۴۰۳ق) بحار الانوار. الطبعة الثانية. بیروت: مؤسسة الوفاء.

- ۴۱- محسنی، محمد آصف (بی تا) حدود الشريعة .
- ۴۲- محمدی جیلانی، محمد (۱۴۲۱ق) **حديث الطلب و الارادة**. الطبعة الاولى. مؤسسة العروج.
- ۴۳- مسلم بن حجاج القشيري النيسابوري (بی تا) **صحيح مسلم**. بيروت: دارالفکر.
- ۴۴- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۱ش) **تفسير نمونه**. قم: مدرسة الامام امير المؤمنين.
- ۴۵- _____ (۱۳۸۴ش) **انوار الفقهة**. قم: مدرسة الامام امير المؤمنين.
- ۴۶- نجفی سبزواری، محمدبن حبيب الله (۱۴۰۶ق) **الجديد في تفسير القرآن**. بيروت: دارالتعاريف للمطبوعات.
- ۴۷- نراقی، احمدبن (۱۴۱۵ق) **مستند الشيعة**. قم: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث.
- ۴۸- نوری طبرسی، حسين (۱۴۰۸ق) **مستدرک وسايل الشيعة**. بيروت: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث.
- ۴۹- النووی، محی الدين (بی تا) **المجموع**. بيروت: دارالفکر.